

کرده‌اند.

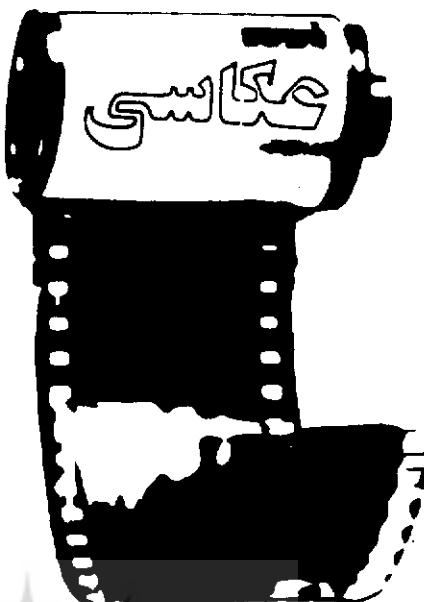
و زندگی که در دل این روستا پاک است و شفاف، روزها پرآفتاب، درخت‌ها پیرو کهن، زمین که زنگ آتش دارد و حرمت خاک و مردم که انگار در خانه‌ای بزرگ کنار هم عمر می‌گذرانند و ابیانه که پر از سلام است و دیدار از خم هر کوچه‌ای، از پای هر پنجه‌ای، کنار هر میدانچه‌ای.

خانه‌های پیر، خانه‌های پر خاطره، خانه‌های یاد. یاد دستها، یاد اندیشه‌ها، یاد نسل‌ها پیش، آنها که آمدند و رفتند و تنها یادشان بر چهارچوب کهنه پنجه‌ها قاب شده است.

و کنار این همه کهنه‌گی، صفا و خلوص است که همچنان جوان و پر نور مانده است، و امانت‌داری و وفا است که خشتنی از خشت‌های این روستا جایجا نشده است و زمان اگرچه می‌گذرد، اما در ابیانه رنگ رخ نمی‌باشد انگار که ایستاده است. قصه‌ها همان قصه‌ها، خاطره‌ها همان خاطره‌ها، درها همان درها و دیوارها همان دیوارها.

در جای جای ابیانه هر نقشی حکایت از ذوقی دارد، چیزی مثل نوشتن خطی بیادگار بر دیوار.

در ابیانه هیچ دری به روی آشنا و بیگانه بسته نیست. درها در انتظار دیدار همیشه بازند و چشم برآه. و کوبه‌ها به شوق دستهای که آهنگ آمدن را بر سر آنها ساز کنند. برای وارد شدن به خانه‌ای با دریچه‌های پرنور، کوچک و بزرگ، خانه‌ای به اسم ابیانه.

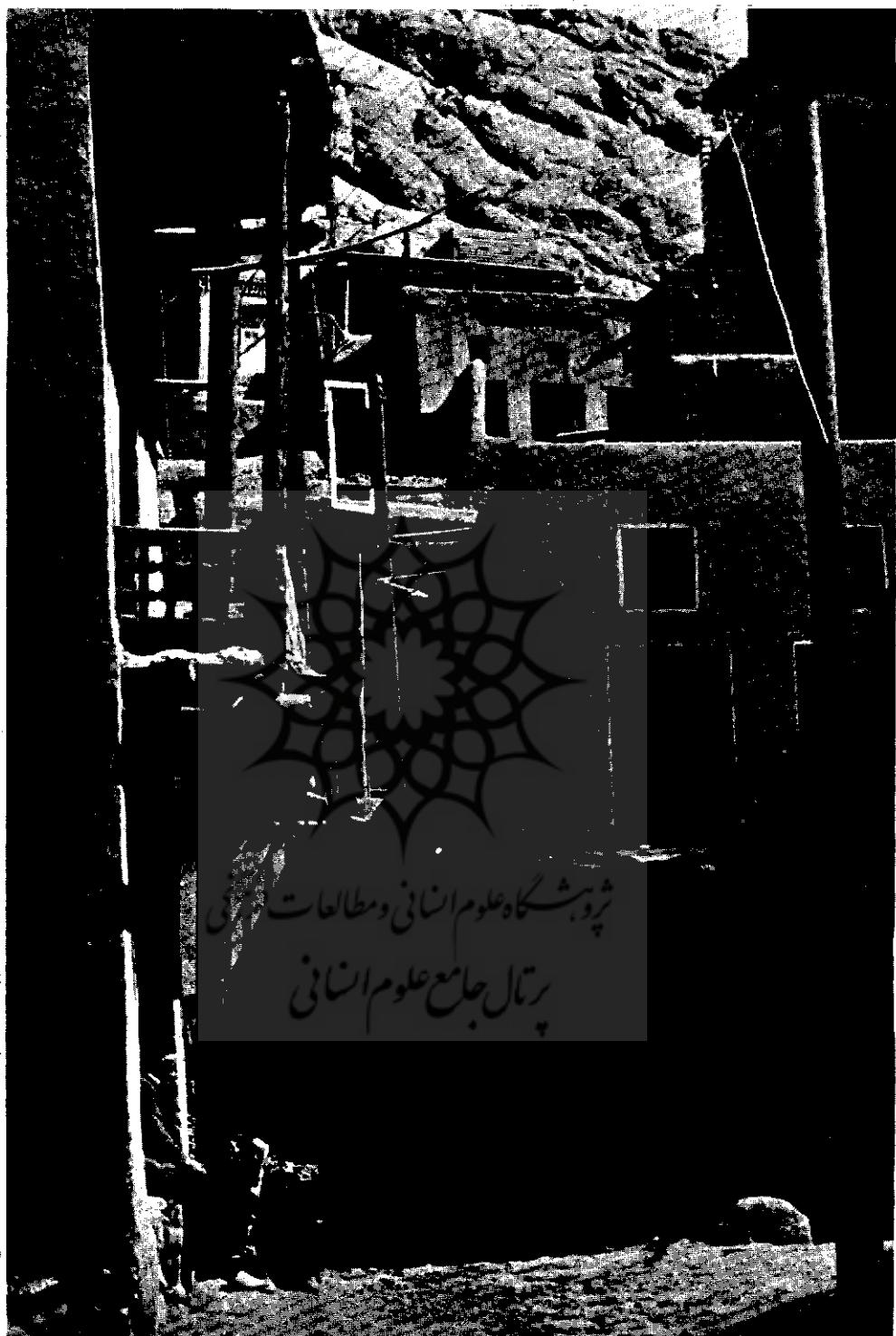


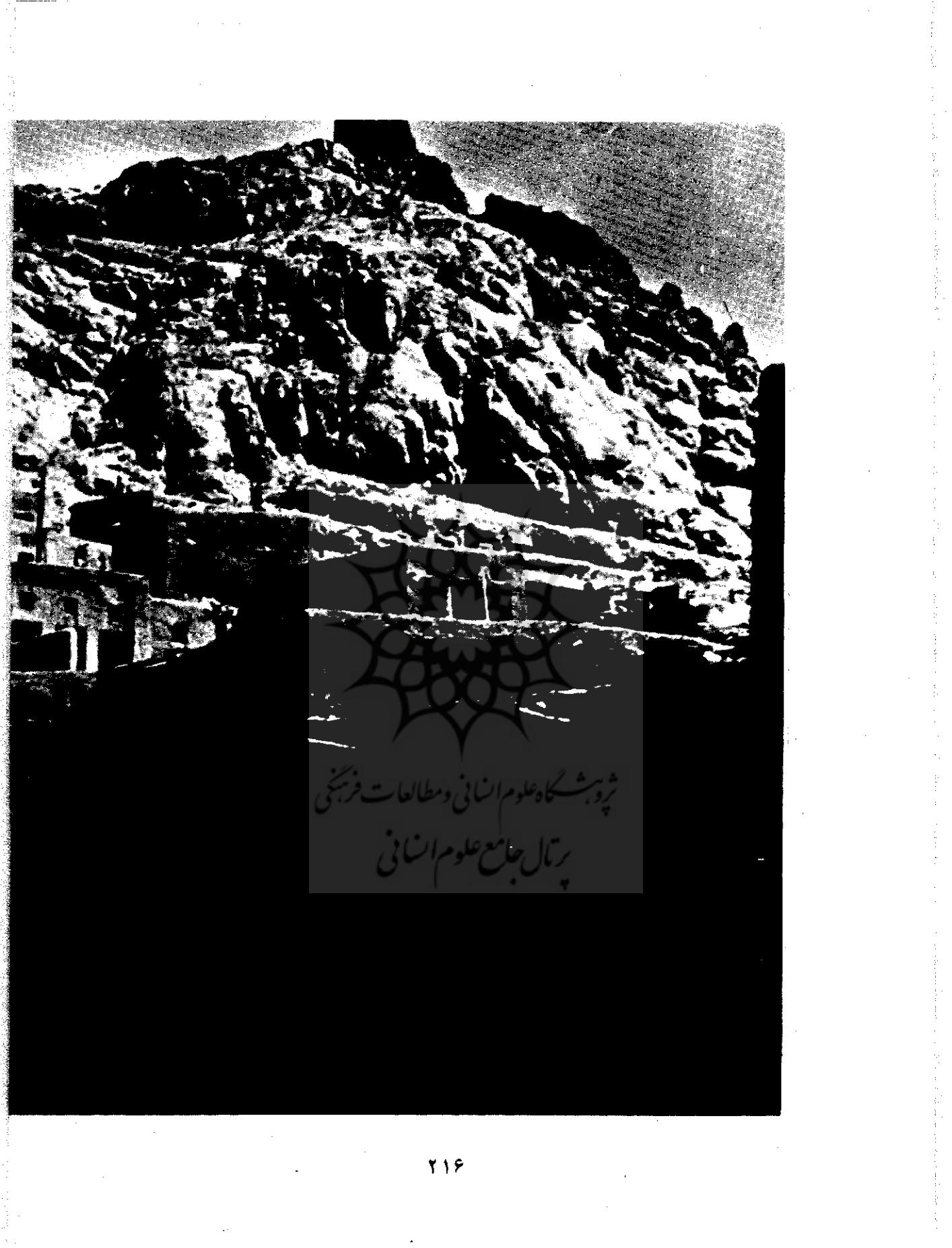
ابیانه:

## جای یاد، جای دیدار، جای ماندگاری

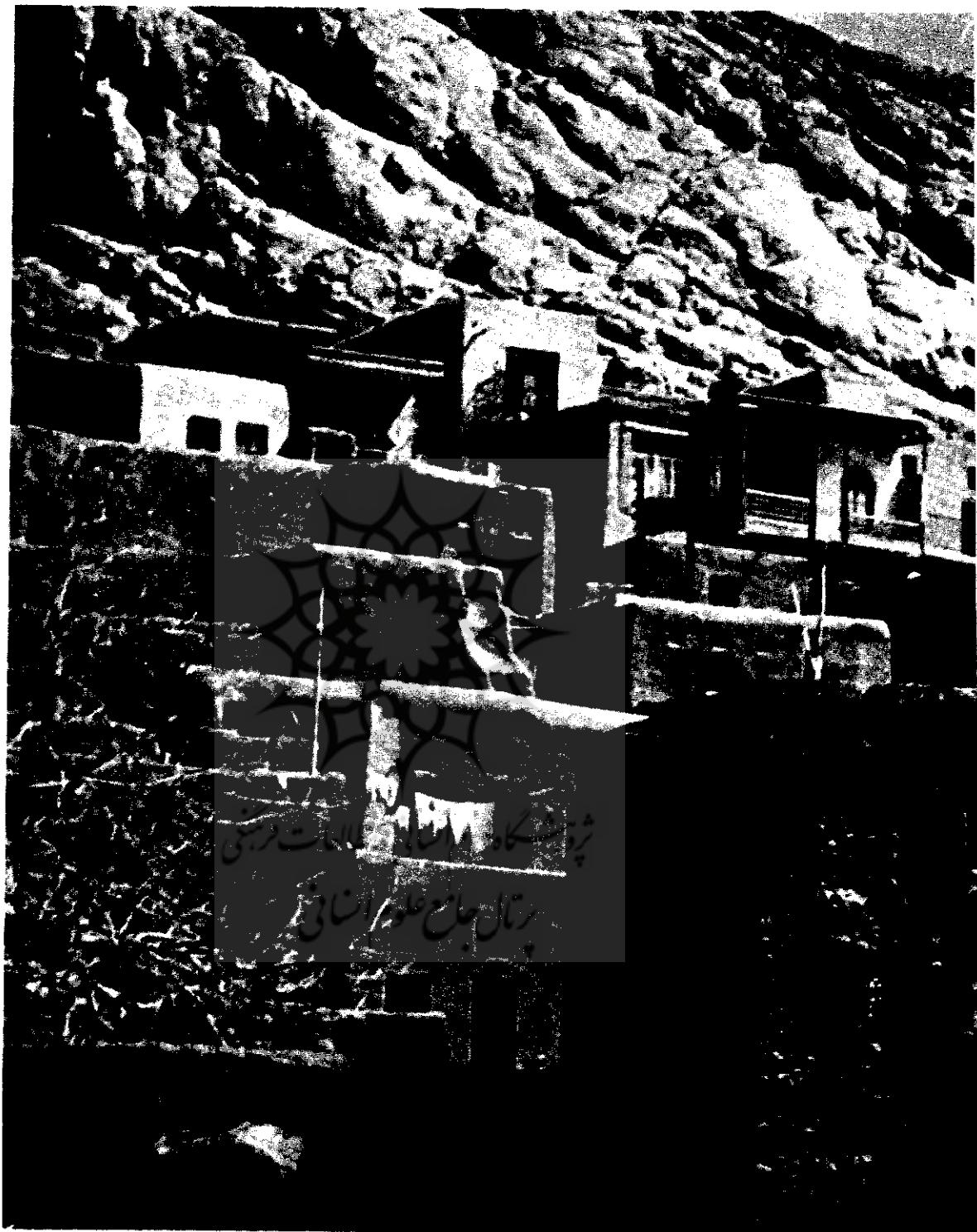
معماری سنتی ایران روایت پرمهری است از رابطه‌ها و عاطفه‌ها، یادگاری از روزها و لحظه‌های زندگی، از با هم بودن، از آمدن و رفتن... اینکه خانه‌ها تنها یک سرپناه نیست که خشت‌ها انگاری هر کدام کلام و کلمه‌ای هستند، تا شعر پرشور، هنرمندانه رازی گران این سرزمین را بسایند و چه ماندنی و پایدار.

وروستای ابیانه در حاشیه کویر جان کلام این سرود است، سرودی که در درازای عمر کهن ابیانه تکرار می‌شود، بر دیوارهای کاهگلی و پاک و صمیمی اش، در تاریکی پر خلسه طافقی که یاد بی شمار عبارانی را بر پیشانی دارد که هر صبح و شام از آن گذر





شروع شنگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتوال جامع علوم انسانی



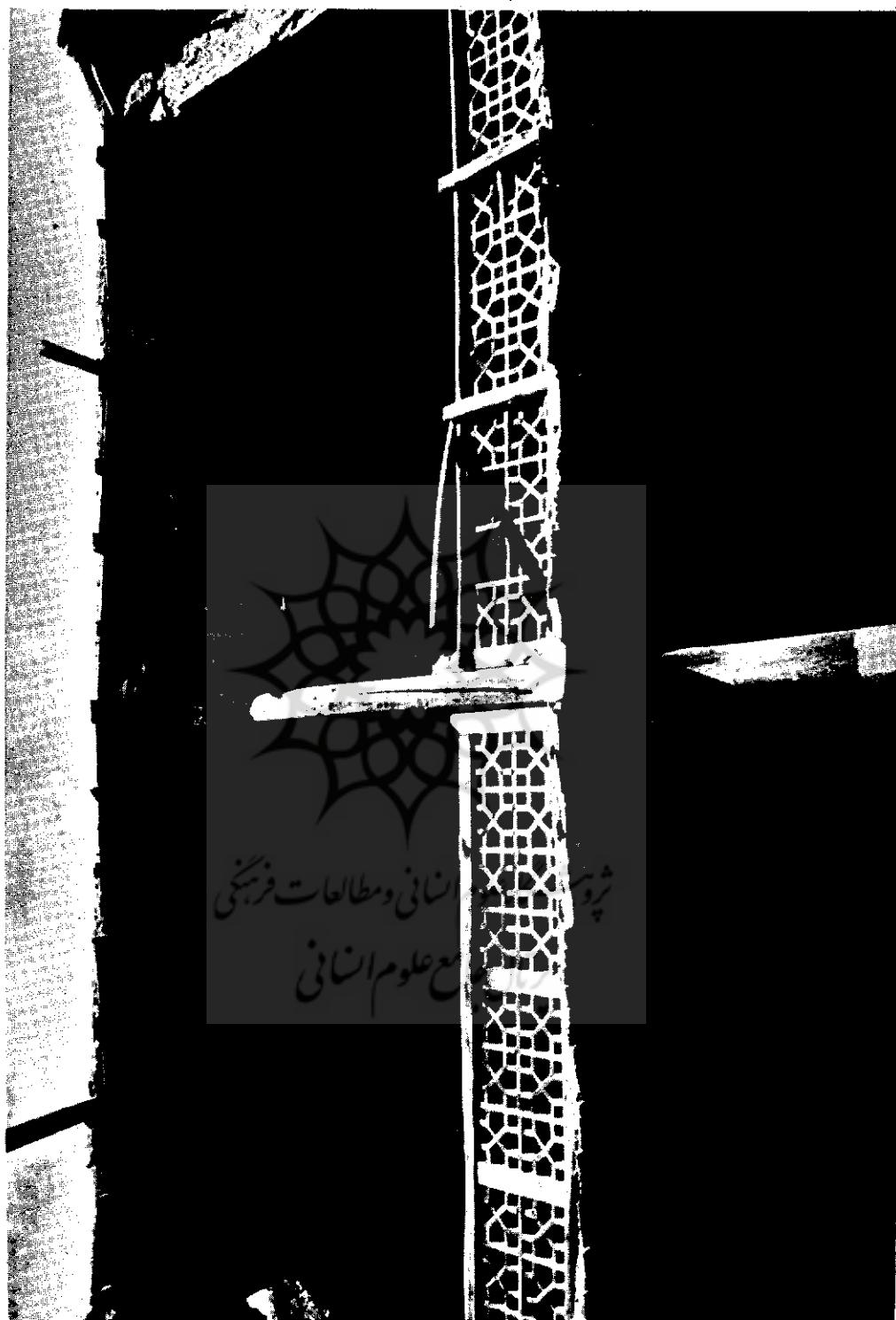




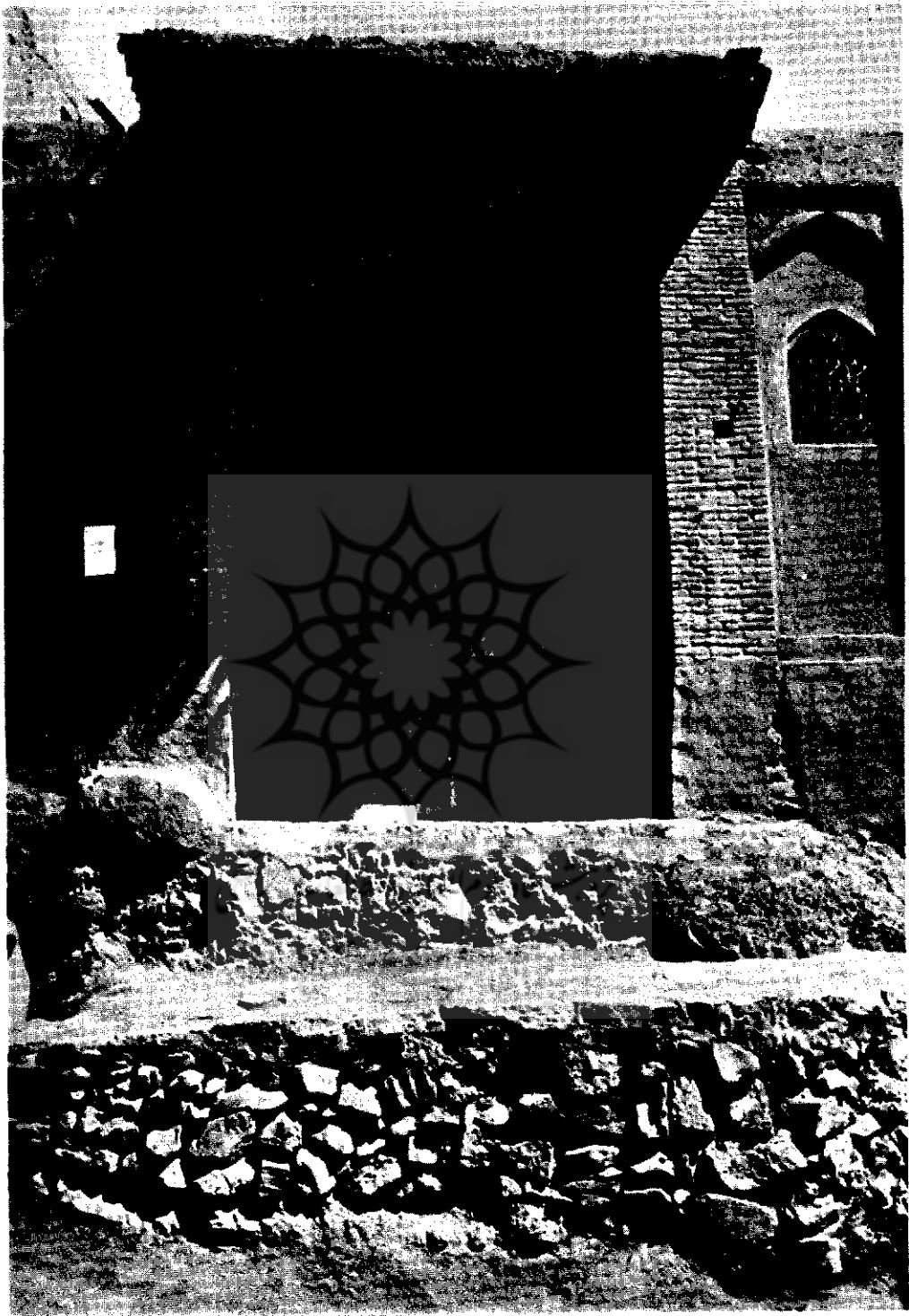
# فَاتِلَ الْبَصِيرَةِ



پژوهشگاه علوم انسانی، مطالعات پردازشی  
پرستانه جامع علوم انسانی



پرستال جامع علوم انسانی  
پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی





پژوهشگاه علوم انسانی  
پرستال جامع علوم انسانی

